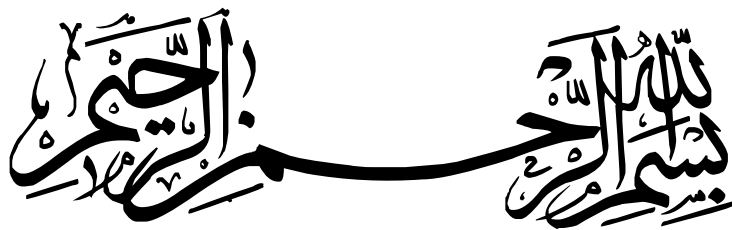




عمّار ایرانی

ammarirani.blogfa.com

ammarirani1404@gmail.com



بعد از هزار و سیصد و چهل و چند سال، هیچ از خود پرسیده‌ای که چرا اینان خود را « راهیان کربلا » نامیده‌اند، با این همه شیدایی و اشتیاق که گویی هنوز قافله‌ی شصت و یکم هجری قمری به بیابان کربلا نرسیده است؟

مگر آنان سرِ مبارک امام عشق را بر فراز نیزه ندیده‌اند؟

مگر شفق را ندیده‌اند که چه سان در خون نشسته است؟

... مگر بوی خون را نشنیده‌اند؟ ... و بر عَلم‌هایشان نوشته‌اند: کُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَا و کُلُّ یَوْمٍ عَاشُورَا !

مگر کربلا از سیطره‌ی زمان و مکان خارج است که همه جا کربلا باشد و همه‌ی روزها عاشورا؟ مرا ببین که در پیشگاه ولایت سخن از زمان و مکان می‌گوییم! زمان و مکان « نسبت » است و برای آن که از جوار مطلق، از بلندای اعراف بر عالم وجود می‌نگرد، اینجا در پیشگاه ولایت، سخن از زمان و مکان گفتن نشانِ بی‌خردی است.

کربلا قلب زمین است و عاشورا قلب زمان. یعنی اصلاً کربلا مطلق زمین است و عاشورا مطلق زمان، و راه‌های آسمان از اینجا آغاز می‌شود؛ از اینجا دروازه‌ای به عالم مطلق گشوده‌اند.

می‌پرسی که از متناهی چگونه می‌توان راهی به سوی نامتناهی جست؟ این سرالاسرار خلقت است و گویی تقدیر اینچنین رفته است که اسرار، اگرچه به بهای سرباختن حسین علیه السلام، فاش شود.

□

طُرفه خراب آبادی است این سیاره‌ی زمین، که از آن دروازه‌هایی به سوی نامتناهی گشوده‌اند: بیت الله، حبل الله، کلام الله و ... ثارالله.

اقمار منظومه‌ی شمس ایمان را ببین! آنجا، در طواف بیت الله که حصن ولایت است و حرم امن لا اله الا الله. آنجا سایه‌ی بیت المعمور است و زمین و آسمان در این ناکجاآباد به هم می‌پیوندند؛ یعنی از آنجا، فراتر از نسبت‌ها، دروازه‌ای به عالم اطلاق گشوده است و ولیّ مطلق باید از این باب پای به عالم خاک گذارد؛ یعنی علی علیه السلام باید در خانه‌ی کعبه متولد شود.

امام روح قبله و باطن بیت الله است، اما واسفا که ظاهرگرایان از کعبه نیز تنها سنگ‌های آن را می‌پرستند.

طُرفه خراب آبادی است این سیاره‌ی زمین ... که در طواف شمس به سفری آسمانی می‌رود. هیچ از خود پرسیده‌ای که مقصد این سفر آسمانی کجاست؟ زمین در طواف شمس است و شمس را نیز شمسی دیگر است که بر گرد آن طواف می‌کند و شمس شمس را نیز شمسی دیگر؛ و همه در طواف شمس عشق، مشکات نخستین، ولیّ مطلق.

آه ... دریافتیم؛ مقصد این سفر آسمانی تویی. مقصد تویی و آنان تو را رها کرده‌اند و بر گرد دیوارهایی سنگی می‌چرخند!

ای همسفر! اینجا حیرت‌کننده‌ی عقل است، بر گرده‌ی زمین، در سفری آسمانی با کهکشان‌ها، در سفری آسمانی که مقصدش با اوست؛ سفری از ظاهر به باطن، از بیرون به درون.

□

جلوه‌ی ایمان در چشم آسمانیان نور است، و کفر تاریکی. یعنی که زمین در چشم آسمانیان، آسمانی دیگر است که سراج منیرش انسان کامل است و تقدیر آسمان‌ها - با همه‌ی آن عظمت که شنیده‌ای - در این سیاره‌ی خاک که تعین می‌یابد. مگر نه اینکه خلیفه‌ی خدا اینجاست؟

عجبا! روح خدا بر خاک تعلق یافته است تا انسان خلق شود. مگر چیست این خاک، که شایسته‌ی تعلق روح خداست؛ آن روح آسمانی، آیینه دار طلعت یار؟ خاک تمثیل فقر است و عبودیت، و آن تعلق یعنی که غنای مطلق در فقر است، و ولایت در عبودیت؛ و ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُون.

پس چون پیشانی بر خاک افتاد، کار جهان به سرانجام می‌رسد و سفر آسمانی زمین به مقصد می‌انجامد و فُلْکِ خَلْقَتِ بِرِ سَاحِلِ أَرَامِ اَبَدِيَّتِ لَنُغْرَ مِي اِنْدَاذِ ... بِرِ كِرَانِهِي بِي كِرَانِ دَارِالْقَرَارِ، عِنْدَ مَلِيكِ مُقْتَدِرِ.

اکنون سر بردار و بنشین و تشهد بخوان، که هنگام تأمل در مقام شهود است؛ ای همنشین شاهدان! ذلک یوم الخلود، در جنت بقای بعد از فنا.

السلام علیک ایها النبی ... آه دریافتم، پس غایت نماز نیز تویی! ای مقصد سفر آسمانی، ای روح قبله، ای مجمع جمیع آنچه سزاوار حمد است، پس غایت نماز نیز تویی!

□

سرآاسرار خلقت این سخن است: فَأَحَبُّتُ أَنْ أُعْرَفَ.

اما طلعت شمس باید که از افق شب باشد، و یوم الدین از افق لیلة القدر، و نور از افق ظلمت، و عشق از افق هجران، یعنی که موسی باید در عصری ظاهر شود که فرعون داعیه‌ی «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» سر داده باشد، و محمد در عرصه‌ی ای که ابوجهل کلیددار خانه‌ی خدا باشد و کعبه، خانه‌ی توحید، در تملک بت‌ها.

آه از شفق ... و سرخی شفق، آن گاه که روز به شب می‌رسد و خورشید حق در افق خونین عاشورا غروب می‌کند و ... شب آغاز می‌شود!

اما دل به تقدیر بسیار، شب غشوه‌ای است که اختران امامت را ظاهر کند.

این سرآاسرار خلقت است و گویی تقدیر اینچنین رفته است که اسرار فاش شود، اگرچه به بهای سرباختن حسین علیه السلام.

بگذار فاش گفته شود که آن که مسجود ملائکه است حسین است، و آدم را ملائک از آن حیث که واسطه‌ی خلقت حسین است سجده کردند؛ و این سجده‌ای ازلی است؛ میزان حق، که ابلیس را از صف ملائکه طرد می‌کند.

یعنی که فطرت عالم بر حبّ حسین و ولایت او شهادت می‌دهد و آن پیمان ازلی - أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى - عهدی است که خالق از بنی‌آدم بر حبّ حسین و یاری او ستانده است.

« خون » با حسین پیمانِ « ریختن » بسته است، « سر » با حسین پیمانِ « باختن ».

دل تو عرصه‌ی ازلی خلقت است. گوش کن که چه خوش ترنمی دارد در تپیدن: حسین، حسین، حسین، حسین. نمی‌تپد، بل حسین حسین می‌کند.

کجاست آن که زنجیر جاذبه‌ی خاک را از پای اراده‌اش بگشاید و هجرت کند، از خود و بستگی‌هایش، تا از زمان و مکان فراتر رود و خود را به قافله‌ی سال شصت و یکم هجری برساند و در رکاب امام عشق به شهادت رسد؟

و از آن پس دیگر، این باد نیست که بر تو می‌وزد، این تویی که بر باد می‌وزی.

و از آن پس دیگر، آن تویی که بر زمان می‌گذری، و آن تویی که مکان را تشرّف حضور می‌بخشی.

یعنی نه اینچنین است که کربلا شهری در میان شهرها باشد و عاشورا روزی در میان روزها؛ زمین سراسر پهن دشت کربلاست و کربلا ما را به خود فرا می‌خواند.

کربلا ما را به خود فرا می‌خواند.

آری، پیروزی با ماست، چرا که خدا با ماست.

کربلا ما را به خود فرا می‌خواند و آن سوی‌تر، «قدس» است در اسارت «شیطان» ... و راه از کربلا می‌گذرد.

این همه را در متن تاریخ بنگر. مبدا غافل شوی و بینگاری که زمان بر تو وفا خواهد کرد و نخواهی مرد؛ نه، زمان بر هیچ‌کس وفا نمی‌کند، اما با این همه، زمان بر عاشورا مانده است و تو، چه امروز و چه دیروز و چه هزار سال دیگر، یا باید که در قبیله‌ی شیطان داخل شوی و به لشکر یزید بپیوندی، و اگر نه، مرد باشی و در خیل اصحاب حسین علیه السلام پنجه در پنجه‌ی ظلم درافکنی و تا پای خون و جان بایستی.

کربلا ما را به خود فرا می‌خواند و دل‌های مشتاق، همچون کبوتران جلدِ حرم در هوای کربلا پر می‌کشند. گوش کن، به ندای دلت گوش کن که حسین حسین می‌کند و اگر تو کربلایی هستی و سینه‌ات فراخنای آسمان کربلاست و تنت قفسِ تنگ نام و ننگ و خور و خواب را نمی‌پذیرد، به قبله‌گاه جبهه رو کن، و اگر نه، بمان و ننگِ ماندن را بپذیر؛ و بدان که آبِ مانده را «مرداب» می‌خوانند.

اما اینان کبوتران جلدِ حرم عشقند، و حرم عشق کربلاست. و چگونه در بند خاک بماند آن که پرواز آموخته است و راه کربلا را می‌شناسد؟ و چگونه از جان نگذرد آن کس که می‌داند جان، بهای دیدار است؟

ای جوانمرد، بگو که از کدامین قبیله‌ای!

اینجا قافله‌ی نور راه کربلا می‌پوید و آن سوی‌تر، دجله و فرات است که هنوز آبشخور گرگان گرسنه است که آب را بر کربلاییان بسته‌اند و در افق دور، «قدس» است در اسارت شیطان. ای جوانمرد، بگو که از کدامین قبیله‌ای!

و به راستی که راه قدس از کربلا می‌گذرد. «راه قدس از کربلا می‌گذرد» یعنی آماده باش تا پای خون و جان. جمع‌هات را به خدا بسپار و دندان صبر بر جگر بگذار و مردانه در صف مردان کربلایی بایست تا گرگان گرسنه‌ی یزیدی پیکر حق را مُثله نکنند.

و یزید مظهر ظلم و ناجوانمردی و نام و ننگ و خشم و شهوت در تمامی طول تاریخ است، همان‌گونه که همواره، در تمام تاریخ، صلاهی «هل من ناصر» امام عشق از جانب کربلا به گوش می‌رسد. و تو ای جوانمرد، بگو که از کدامین قبیله‌ای؟

اینجا قافله‌ی نور است که راه کربلا می‌پوید و آن سوی‌تر، دجله و فرات است که هنوز آبشخور گرگان گرسنه است که آب را بر کربلاییان بسته‌اند. و ... در افق دور، قدس است در اسارت شیطان. و تو ای جوانمرد، بگو که از کدامین قبیله‌ای!